

## بررسی انتقادی تصحیح کتاب «احوال و اخبار برمکیان»

سارا سعیدی\*

### چکیده

با توجه به اینکه علم تصحیح متن در پنجاه شصت سال اخیر پیشرفتهای بسیاری داشته، و ابزار و شیوه‌های جدید در اختیار مصححان قرار گرفته است، انتظار می‌رود متنهایی که اخیراً تصحیح و به جامعه علمی عرضه شده‌اند صحیح و یا حداقل کم‌غلط باشند، با وجود این کم نیستند آثاری که با اغلاط فراوان منتشر می‌شوند.

*احوال و اخبار برمکیان* که در سال ۱۳۹۰ توسط انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار منتشر شده، متأسفانه اغلاط فراوانی دارد و گاه این خطاها سبب ابهام متن گشته‌اند. این کتاب شامل دو رساله است که احتمالاً در قرن ششم، توسط مترجم یا مترجمانی ناشناس، از روایات گوناگون زندگی خاندان آل برمک که به زبان عربی موجود بوده ترجمه شده است. در نوشتار حاضر به بعضی از این خطاها ضمن ارائه صورت صحیح، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: احوال و اخبار برمکیان، برامکه، تصحیف، تصحیح متن، متون تاریخی.

---

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی /  
Elshan\_65@yahoo.com

## مقدمه

دربارهٔ خاندان برمکیان — وزرای ایرانی تبار عباسیان — حکایات متعددی به فارسی و عربی موجود است. گویا روایتگری در باب زندگی خاندان برمک بسیار مورد توجه ایرانیان بوده است و در قرون مختلف مترجمانی روایات عربی موجود دربارهٔ خاندان برمکی را جمع آوری و ترجمه کرده‌اند.

این داستانها معمولاً اغراق‌آمیز بوده و بیشتر جنبهٔ ادبی آنها مورد توجه است تا اطلاعات تاریخی آنها. در ۱۳۱۳ مرحوم قریب گرکانی مجموعه‌ای از حکایات برمکیان را با عنوان تاریخ برامکه (ولی در صفحهٔ عنوان، «اخبار برامکه») تصحیح کرد. تقریباً دو سوم کتاب مذکور مقدمه و توضیحات قریب است این اثر به گمان مصحح از متون قرون چهارم و پنجم است. اثر دیگر کتابی است با عنوان تاریخ برمکیان که دکتر سید صادق سجادی آنرا تصحیح کرده و در سال ۱۳۸۵ توسط بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار چاپ شده است. اثر دیگر دربارهٔ برمکیان که در مقالهٔ حاضر بررسی می‌شود؛ کتابی است با عنوان *احوال و اخبار برمکیان* در بردارندهٔ دو رسالهٔ مجزا از مترجم یا مترجمانی ناشناخته به اهتمام میرهاشم تصحیح و در ۱۳۹۰ توسط بنیاد موقوفات افشار نشر شد. به تصریح کاتب نسخه تاریخ تألیف آن ۵۹۷ هجری است که قراین سبکی متن نیز این مطلب را تأیید می‌کند. با مقایسهٔ آثار دیگر مربوط به داستانهای زندگی برمکیان و قراین موجود در متن می‌توان حدس زد که متن مذکور از عربی ترجمه شده است. شباهت‌های لفظی، تکرار جملات و یکسانی داستان‌ها در داستان‌های مکرر آثار موجود در زمینهٔ زندگی برمکیان گویای این است که مترجمان روایات واحدی را در اختیار داشته‌اند و هریک به گونه‌ای به ترجمهٔ آن پرداخته‌اند؛ برای اثبات این امر می‌توان موارد زیر را با یکدیگر مقایسه کرد:

آثار ایشان در میان مردم مشهورتر از آن است که کسی آن را انکار توان کرد (*اخبار و احوال برمکیان* ۱۳۹۰: ۱۴۱).

حکایت کرم ایشان از آن مشهورتر است که انکاری در باطن کسی فراهم شود (*تاریخ برمکیان* ۱۳۹۰: ۲۶۴).

او به صبح نشسته بود مرا گفت ای بغیض بصبح این وقت آیند (تاریخ برمکه ۱۳۱۳: ۴۴)  
فضل گفت: ای بغیض به صبح آمده‌ای یا به ماتم؟ (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۲۰۷).

البته در متن به اشتباه واژه بغیض، نقیض ثبت شده است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

هیچ اشارتی نکرد و بیش از آن ندیدم که قلمی در دست داشت و پاره‌ای قرطاس برگرفت. به سر آن قلم چیزی بر آن قرطاس پاره نوشت و به سر انگشت بیچید چون فتیله و ساعتی داشت پس هم به سر انگشت بینداخت چنان‌که کسی عبثی کند (تاریخ برمکه ۱۳۱۳: ۳۶). پس نه هیچ کرد و نه هیچ فرمود الا آنکه قلمی در دست داشت و به آن عبثی می‌کرد و دواتی پیش او نهاده بود. در آن میان او را دیدم که رقع‌های بنوشت و ساعتی در دست می‌داشت، پس آن را در بیچید و بینداخت (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۲۰۷).

برغم اینکه این اثر بعد از تاریخ برمکیان مصحح دکتر سجادی و تاریخ برمکه مصحح مرحوم قریب تصحیح و چاپ شده است، انتظار می‌رفت از دو اثر پیشین از لحاظ مقدمه، تعلیقات و توضیحات و تصحیح کامل‌تر و یا حداقل همسنگ دو اثر پیشین باشد. متن مورد نظر ما به دلیل وجود اغلاط فراوان در تصحیح و عاری بودن از مقدمه و توضیحات و تعلیقات درخور، تبدیل به متنی مبهم شده است. در نسخه‌های مورد استفاده مصحح یکی نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است که تاریخ کتابت آن ۱۰۲۱ هجری قمری است و دیگر نسخه‌ای است که تنها قسمت اول کتاب را — که مصحح اخبار برمکیان نامیده است — در بردارد. این نسخه در کتابخانه ملک موجود است و مصحح توضیحی راجع به تاریخ کتابت آن نداده است. مقاله حاضر کوششی است برای نمایاندن خطاها و کاستیهای تصحیح این متن.

پیشگفتار کتاب جز حدود یک‌ونیم صفحه عین گفته‌های صاحب نسخه نیست؛ او توضیحات و برداشتهای خود را در آغاز متن درج کرده است. از آنجا که صاحب نسخه قصدی برای چاپ این توضیحات نداشته، و مصحح از پیش خود آن توضیحات را در پیشگفتارش گنجانده، این نگارنده به آن پرداخته است.

## الف. تصحیفهای متن

۱. «ایهاالملک! در زمین عراق جانوری باشد که خلقت او میان اشتر و مرغ است. ارتفاع و گردن و طلف او به آن اشتر ماند و ...» (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۴۴). مصحح در پانویس نوشته است که «معنای طلف را نیافتیم» (همانجا). چنانچه بدیهی است واژه طلف در اینجا هیچ معنای مناسبی ندارد و این واژه تصحیف ظلف است به معنای «سُم گاو، زنگله [سم] گاو و گوسفند و آهو، سنب گاو» (جارالله زمخسری ۱۳۸۶: ۷۳). این واژه در ضرب‌المثل عربی «کالباحث عن حتفه بظلفه» در متون نثر قدیمی کاربرد داشته است:

اتابک النقش بدان مضاف که شکست، اختیار هلاک خویش کرد. کالباحث عن حتفه بظلفه، و الجادع مارن انفه بکفه (نجم الدین ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۵۸).  
و آتش بلا بنفس خود نکشد و کالباحث عن حتفه بظلفه نباشد بلکه مصدق اکاذیب و محقق باطیل او شود (جوینی ج ۱، ۱۳۷۸: ۵۳).

۲. «فضل حکایت کرد که یحیی بن ابی مریم المدینی با جبلتی در فقه مخاصمت کرد. ابن ابی مریم به قول اهل مدینه گفتی و جبلتی به قول اهل عراق. ابن ابی مریم با نزدیک پدرم آمد و گفت: جعلت فداک! با جبلتی بر ملا خصومت کردم و او به جواب من درماند و آنچنان بود که من از او پرسیدم که معنی قول خدای عزوجل: «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» (قیامت، آیه ۲۷) چه باشد؟ ... تفسیر آن این است که چون مردم بیمار شوند گویند کیست که این را وقیه کند؟» (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۳۰). نکته نخست این که واژه فقه در نسخه به صورت «رققه و رفقه» خوانده می‌شود و در متن مورد بررسی ما به «فقه» تغییر یافته است، بدون کوچکترین توضیحی. چنانکه از حکایت بالا فهمیده می‌شود موضوع مورد بحث ارتباطی با فقه ندارد. سورآبادی در ترجمه آیه فوق آورده است:

از یک سو آدمیان گویند آذا کیست افسون‌کننده‌ای که او را علاج کند و از دیگر سوی فرشتگان گویند آذا کیست برشونده به جان وی و بربرنده آن، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب (ابوبکر عتیق نیشابوری ۱۳۸۱: ۲۷۳۰/۴).

محور داستان همین دوگونگی آیه در ترجمه است. در ترجمه‌های دیگر این معادله‌ها به چشم می‌خورد: «اوسون‌گر، فسوس‌کننده، برنده، فسون‌کننده ... بردارنده، دربرنده... افسونگر، افسون‌خواننده...» (یاحقی ۱۳۷۲: ۷۶۹ / ۲) اما ترجمه‌ای که طبری کرده است راهنمای ماست: «و گویند کیست رقیه‌کننده؟» (محمد جریر طبری ۱۳۵۶: ۱۹۶۲/۷). از ترجمه طبری چنین مشخص می‌شود که راق را به رقیه‌کننده ترجمه کرده است و رقیه به معنای «افسون کردن و افسون» (قاضی خان بدر محمد ۱۳۴۹: ۳۰۶) است که هر دو از یک ریشه گرفته شده‌اند. این واژه در پایان جمله نیز بر اثر اشتباه کاتب وقیه ضبط شده است و همین اشتباه در متن تصحیح شده نیز وارد شده است.

۳. «معید صغیر حکایت کرد و گفت: من خدمت برامکه کردمی و پیوسته با ایشان بودمی. روزی در سرای خود نشستند بودم یکی در من بکوفت ... جوانی درآمد که من هرگز نیکوروی تر از او ندیده بودم الا آن که اثر بیماری بر او ظاهر بود ... معید گفت، از او پرسیدم خانه تو کجاست؟ ...» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۵۹ و ۶۲)

این حکایت در مورد جوانی است که عاشق دختری شده است و به پایمردی جعفر بن یحیی برمکی و رشید به وصال او می‌رسد. طبق روایت کتاب این جوان از فردی به نام معید صغیر می‌خواهد بر ابیاتی که او سروده است لحن و آهنگی بگذارد. با اینکه در نسخه هم این نام معید آمده است، در مورد نام این شخص تردید وجود داشت. با جست‌وجو و پیگیری، اصل داستان در کتاب الآغانی یافته شد. نام این شخص در آن کتاب معید صغیر آمده است:

حدّثنی معبد الصغیر المغنی مولی علی بن یقطین قال، کنت منقطعاً إلی البرامکه، آخذ منهم و ألامهم، فبینا أنا ذات یوم فی منزلی إذا بابی یدق، فخرج غلامی ثم رجعت إلیّ فقال، علی الباب فتی ظاهر المروءة یستأذن علیک؛ فأذنت له، فدخل علیّ شاب ما رأیت أحسن وجهاً منه (ابوالفرج اصفهانی ۱۴۱۵: ۱۴/۳۳۰).

لازم به ذکر است که موسیقی‌دانی به نام معید صغیر — تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده است — وجود ندارد؛ ضمن این که معید نام موسیقی‌دانی بزرگی بوده است که در ادبیات فارسی — از جمله در همین کتاب — به نام او اشاره شده است.

ابن وهب (متوفی به سال ۱۲۶ق) از موسیقی‌دانان معروف در صدر اسلام است. اصل او از موالی است. در مدینه نشأت یافت. در اوان جوانی گوسفندچرانی می‌کرد و گاهی به تجارت می‌پرداخت و چون نبوغش در موسیقی آشکار شد بزرگان مدینه بدو اقبال کردند. سپس به شام رفت و به امرای آنجا پیوست و مقامی بلند یافت. وی عمری طولانی پیدا کرد و در اواخر عمر آوازش قطع گردید (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل معبد):

باد بزین صناعت مانی کند همی مرغ حزین روایت معبد کند همی  
(منوچهری ۱۳۵۶: ۱۱۵)

حاضران همه به غنای ابوصدقه معجب شدند و چند صوت از غنای ابن سریج و معبد و ابن محرز و غیر ایشان بر او اقتراح می‌کردند (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۷۴)

احتمالاً برای اینکه نام این دو موسیقی‌دان با هم خلط نشود، یکی را به صفت صغیر موصوف کرده‌اند.

۴. «حاضران همه به غنای ابوصدقه معجب شدند و چند صوت از غنای ابن سریج و معبد و ابن محرز و غیر ایشان بر او اقتراح می‌کردند» (همانجا).

ابن سریج: «ابویحیی عبیدالله. مغنی معروف. مولد او به زمان عمر بن الخطاب در مکه بوده و نواختن عود از دیوارگران ایرانی که بساختن کعبه آمده بودند فراگرفت و بنا به روایتی او نخستین کس است در عرب که این هنر آموخته است. ابن سریج نواهایی برای غزلهای عمر بن ابی ربیع و نیز در مرثی الحانی بساخت و بزمان خود شهرتی عظیم یافت لکن بزودی الحان و نواهای ساخته او فراموش شد چنانکه جحظه مغنی معروف بزمان خویش چیزی از آن نمیدانست. وفات ابن سریج در خلافت هشام بوده است» (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل ابن سریج). این اسم به اشتباه در کتاب حاضر / ابن سریج آمده است.

۵. «حق تعالی آن صدر عالی را به نهایت امانی دو جهان برساناد، و مواکب سعادات و امداد سیادات به جناب رفیع متواصل و متواقد دارد» (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۲۶).  
واژه متواقد از ریشه وقد است به معنای روشن‌کننده آتش. این واژه تصحیف متوافد است که اسم فاعل باب تفاعل از ریشه وقد است که به معنای «گروهی که از

جایی آیند» (کرمینی ۱۳۸۵: ۷۴۷) است. مصدر این اسم فاعل یعنی توافد، در کتابهای مصدر عربی ذکر شده است. «توافد، بهم به جای شدن» (زوزنی ۱۳۷۴: ۸۵۸) و بسیار منطقی است که به واژه متواصل عطف شود. از این ریشه فعلی واژه وفود شواهد زیادی در متون فارسی دارد:

هرگاه که این باب به جای آورده شود وفود خیر و سعادت روی به تو آرد (نصرالله منشی ۱۳۸۴: ۱۸۱).

از غره شباب تا وفود شیب به طلب این بضاعت سرمایه عمر در این صنعت خرج کرده بود (ظهیری سمرقندی ۱۳۸۱: ۱۸۹).

## ۶.

جهان به کام و فلک بنده و قضا تابع امید تازه و دولت قرین و بخت جوان (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۲۷) با وجود اینکه در نسخه، طایع به معنای «فرمانبردار» (کرمینی ۱۳۸۵: ۴۲۶) آمده است، مصحح واژه را به تابع تغییر داده است. جالب است که صاحب نسخه در مقدمه خود — که مصحح محترم آن را به طور کامل در آغاز کتاب آورده است — این واژه را به صورت صحیح ثبت کرده است و مصحح، شماره صفحه بیت را در کتاب/اخبار و احوال برمکیان در کنار بیت ذکر کرده است. غافل از اینکه در کتاب این بیت به گونه‌ای دیگری ثبت شده است.

۷. «گفتم: والله که تو بفیض کسی آئی، خاموش باش ای بفیض و با سر سؤال مرو و دست از آن بدار» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۷۲).

نکته اول این است که فعل آئی در اینجا کاملاً بی معنی و مسلماً تصحیف ای است. «کسی ای» یعنی کسی هستی. نکته بعدی در واژه بفیض است. مشخص است که جمله حالت عتاب دارد. پس این به ذهن می‌رسد که گوینده صفتی منفی را به مخاطبش نسبت می‌دهد. بنابراین، بفیض هیچ مناسبتی با جمله ندارد. این واژه تصحیف واژه بغیض است به معنای «دشمن» (زمخشری ۱۳۸۶: ۱۸۵) که در تاریخ برامکه مصحح قریب نیز آمده است:

- او به صبح نشستند بود مرا گفت ای بغیض بصبح این وقت آیند (تاریخ برامکه ۱۳۱۳: ۴۴).
۸. «فضل گفت: ای نقیض! به صبح آمده‌ای یا به ماتم؟» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۲۰۷).
- چنانچه ملاحظه می‌شود صفت بغیض که در بالا بدان اشاره شد یکبار دیگر در این متن مصحف شده است. این بار واژه به نقیض تغییر یافته است. جالب است که در شاهدهی که از تاریخ برامکه ویرایش قریب ذکر شد، این صفت دقیقاً در همین داستان آمده است. گویا صفت بغیض در متن عربی وجود داشته که در تحریر فارسی یک داستان به کار رفته است ولی در اثر بی‌دقتی کاتب دچار تغییر شده است. این صفت شواهد دیگری نیز در ادبیات فارسی دارد:
- یک جهان پر بغیض و کافردل  
 برحقم گر بترسم از باطل  
 (سنایی ۱۳۸۳: ۷۳۹)
- فرمود تا مفر و مهرب نگاه دارند تا باشد که آن که آن متنتک بی‌حاصل و آن بغیض جاهل  
 را چون صید در قید کشند (محمدبن غازی ملطیوی ۱۳۵۱: ۳۱).
- ملک‌زاده چون بر کید آن خبیث و مکر آن بغیض عثور یافت با خود گفت ... (همو ۱۳۸۳: ۷۳).
۹. «چهار هزار وصیفه ترک، مویها بگشاده و با جامه‌های دیبا و کمرهای مغرق و بر فرق هر کنیزی تختی جامه از ملخم و اصناف جامه‌ها که در خراسان خیزد» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۸۲).
- در نسخه‌ی اساس تصحیح نیز واژه ملخم آمده است که بی‌معناست و مصحح همان را در متن باقی گذاشته است. این واژه مسلماً تصحیف ملحم است به معنای «نوعی از پارچه ابریشمی که نهایت ملایم باشد» (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل ملحم). نکته‌ی جالب توجه اینکه این واژه بار دیگر در همین متن به کار رفته است:
- و کلاهی بر سر نهاده بود و قبا ملحم به گریبان بهین پوشیده و شمشیری با کمر به میان بسته (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۹۹).
۱۰. «آن را چون خانه‌ی عطار کرده و به فرشهای طبره بگسترده» (همانجا، ۴۹).
- طبره که در نسخه‌ی متن نیز به همین شکل آمده بی‌معنا و اشتباه است. دو دلیل



دیگر مؤید نظر ما است. اول اینکه این داستان در تاریخ برامکه مصحح مرحوم قریب نیز آمده؛ در آنجا نیز صفت طبری برای فرشها ذکر شده است:  
چون اندر شدم خانه‌ای دیدم خیش آویخته و فرشهای طبری گسترده (تاریخ برامکه ۱۳۱۳: ۵۹).

دوم اینکه شواهد فراوانی وجود دارد گویای اینکه فرشهای طبرستان معروف بوده‌اند: محمدبن سلیمان گوید، نخستین کسی که فرش طبری گسترده مهدی بود به سبب آنکه پدرش بدو دستور داد تا در ری بماند و از طبرستان فرش طبری به او هدیه کردند (محمدبن جریر طبری ۱۳۷۵: ۵۱۵۶/۱۲).

۱۱. «هر جد و جهد که امکان داشتی به جای آوردی و از هنوق در آن هیچ باقی نگذاشتی...» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۵۲).

واژه هنوق بی معنی است. این واژه مصحف تنوق است به معنای «چربدستی کرد[ن] در کار» (زمخسری ۱۳۸۶: ۲۶۱). این واژه در متون فارسی بسیار به کار رفته است:

رای گفت: شنودم مثل دشمن آزرده که دل بر استمالت او نیارآمد. اگرچه در ملاطفت مبالغت نماید و در تودد تنوق واجب دارد... (نصرالله منشی ۱۳۸۴: ۳۰۴).

۱۲. «یحیی خالد را دیدم بر خری مصری نشسته و نعلینی مجازی در پای کرده و ردائی عدنی برافکنده...» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۵۷).

چنانچه مشخص است صفتهای به کار رفته در این جمله تماماً صفتهای نسبی است که از نام مکان + ی نسبت ساخته شده‌اند. مثل مصری و عدنی؛ پس صفت نعلین نیز می‌بایست به همین شیوه ساخته شده باشد به هر حال، معنای مجازی در این جایگاه برای نگارنده روشن نشد، و به احتمال قوی می‌تواند تصحیف حجازی باشد که به مجازی تغییر یافته است. البته نگانده تا کنون شاهدی را که در آن به طور اخص به نعلین حجازی و شهرت آن اشاره شده باشد نیافته است. اما نکته قابل توجه این است که سرزمین طائف که از بهترین نقاط حجاز به شمار می‌رود به صنعت دباغی معروف بوده است:

مردم طائف به صنایع گوناگون دباغی، آهنگری، نجاری و غیره اشتغال داشتند ... و دباغی در آن رایج تر بود (حیدری آقایی ۱۳۸۳: ۶۶).  
گویند کاروان را با خود آوردند و کالای آن شراب و پوست و چرم و مویز بود که از طائف آورده بودند (محمدبن عمر واقدی ۱۳۶۹: ۱۱).

در ضمن، از بین صنایع، چنانچه در مقدمهٔ ابن خلدون نیز آمده صنعت دباغی و ساختن کفش در بین اعراب و اقوام بیابان‌نشین رایج بوده است:

ملتهای غیر عرب مغرب از قبیل بربرها نیز از نظر صنایع مانند تازیانند؛ زیرا از قرنهای پیش زندگی بادیه‌نشینی در میان آنها نیز رسوخ یافته است ... صنایع در مغرب اندک است و آنچه هم هست چندان مستحکم و ماهرانه نمی‌باشد به جز آنچه مربوط به صنایع پشم است از قبیل بافتن آن و دباغی پوست و ساختن کفش و مشک از آن ... (عبدالرحمن‌بن خلدون ۱۳۷۵: ۲ / ۸۰۰).

۱۳. «گفتم یا امیرالمؤمنین! اگر بعضی از این مال بگزارد و به بعضی متعادی وقت کند چه؟» (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۶۳).

در این جمله متعادی به معنای «همدگر را دشمنی کننده» (دهخدا ۱۳۷۷، ذیل متعادی) بی‌وجه به نظر می‌رسد. گوینده در این جمله خواهان مهلت برای پرداخت باقی دین است. بنابراین، این واژه باید مصحف متمادی باشد، به معنای «هر چیز دراز و طولانی و کشیده» (همو، ذیل متمادی). این واژه بیشتر صفتی است که برای زمان به کار می‌رود:

این سرا اگرچه مدت آن متمادی و مهلت آن مترخی شود عاقبت آن فنا و خاتمت آن زوال خواهد بود (افضل‌الدین کرمانی ۱۳۱۱: ۷۶).

۱۴. «دررفتم و به صورتی ترنم می‌کردم تا نزدیک ابراهیم رسیدم، گفتم چون است که از پس پرده آواز نمی‌شنود؟» (حوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۶۶).

از بافت جمله مشخص است که واژه صورت در اینجا اشتباه بوده و مصحف صوت است؛ جالب است که تکرار واژه صوت در ادامهٔ داستان و واژه ترنم به معنای «غنا، خواندن نیکو و خوش گردانیدن صدا» (دهخدا ۱۳۷۷، ذیل ترنم) خواننده را متوجه ثبت غلط کاتب می‌کند.

۱۵. «ده هزار درم به ابوالمهنّا ده و صد هزار درم به ابواسحاق ابراهیم موصلی فرست» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۶۷).

در نسخه اصلی به جای «به»، «با» ضبط شده است ولی مصحح بدون ذکر اینکه تصحیح قیاسی کرده است «با» را به «به» تغییر داده است. این در صورتی است که «با» در معنی «به» مکرراً در متون استفاده شده است: پس پیر بلفضل، مارا با میهنه فرستاد و گفت، به خدمت والده مشغول باش، شیخ با میهنه آمد (محمدین منور ۱۳۸۸: ۲۷).

۱۶. «تو دستوری خواه و دررو و حدیث دینینه با او بگوی و آنکه پدرش به جای من و تو چه کرد. پس بگوی که این صوت دیگر بکردم و مرا بهتر از صوت دینینه می آید» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۶۸).

واژه دینینه بی معنی است. داستان از این قرار است که فردی مغنی صوتی را به کسی آموزش می دهد تا در درگاه یحیی بن خالد برمکی رود و این صوت را به کنیزک او بیاموزد و روز بعد صوتی نیکوتر را آموزش می دهد. بنابراین واژه باید تصحیف دینه «یعنی دیروزی»، سروری (۱۳۴۰/۳، ۵۷۴) باشد. کاربرد واژه دینه در متون فارسی سابقه دارد:

سیمرغ فارغم که نه دانه خورم نه آب ایمه چه دانه نی یچه مرغ دینه ام؟ (مجیرالدین بیلقانی ۱۳۵۸: ۲۷۴)

۱۷. «به خدای که صوتی شنیدم که مرا آن در پیشین فراموش شد» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۶۹).

منطق داستان و معنای جمله مشخص می کند که واژه «در» در این جمله اشتباه است و مصحف «دو» است، چرا که این جمله در جایی از داستان آمده که مغنی دو صوت را در دو روز آموخته است و روز سوم صوتی نیکوتر آورده که این صوت سوم از لحاظ زیبایی بر آن دو صوت گذشته برتری داشته است.

۱۸. «اگر چه در آن وقت مأمون با فضل بر سر رضا آمد بود اما حالش قوتی

نداشت» (همان، ۱۷۱).

در نسخه این متن به جای برسر، با سر آمده که با توجه به کاربرد فعل باسر چیزی شدن و با سر چیزی آمدن ضبط صحیح «با» است:

یار پیمان شکنم باسر پیمان آمد دل پر درد مرا نوبت درمان آمد  
(عبید زاکانی ۱۳۴۲: ۷۹)

۱۹. «یحیی بن خالد مرا و حکم وادی و اسماعیل بن جامع بخواند، حکم مرا گفت این جامع با ماست مرا معاون باش تا او را امروز بشکنم ... پس از حاکم من چیزی بگفتم» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۸۴).

حکم که در این داستان چندین بار تکرار شده به اشتباه به حاکم تبدیل شده است در حالی که در نسخه متن نیز حکم آمده است.

۲۰. «روزی یحیی بن خالد مرا گفت فرزندنو؟ دانایر صوتی کرده است که مرا خوش می آید و او هم با آن اعجابی دارد و من او را گفتم نباید تو به این صوت معجب باشی تا آن وقت که آنرا بر پدرت ابراهیم عرضه نکنی» (همانجا).

در متن مورد بررسی فرزندنو (بدون فاصله بین فرزند و نو) آمده است و بعد از آن مصحح گرامی علامت تعجب گذاشته است. واژه پدر در جمله آخر پاراگراف گویای این است که این ترکیب فرزند تو است که به صورت فرزندنو قرائت شده است.

۲۱. «مذهب و سیرت ما و از آن اهل عراق و در تفرز و نظافت او را بیاموزاند» (همان، ۲۰۰).

واژه تفرز در اینجا بی معنی است و از جمله چنین برمی آید که مصحف تفرز است به معنای «نفرت طبع نمودن از چیزی» (زوزنی ۱۳۷۴: ۸۳۷) و مرادف نظافت، همچنین به نظر می رسد «و» در جمله زاید باشد. و «نیک پاک بودن از آرایش و ریم و چرک» (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل تفرز).

۲۲. «من افعالی را که بیش از او مثل آن نکرده بود برشمردم» (احوال و اخبار برمکیان

۱۳۹۰: ۱۱۳).

با توجه به معنای کلی جمله و وجود واژه مثل در جمله قطعاً بیش اشتباه ثبت شده و صحیح آن پیش است.

۲۳. «و یحیی را سیصد هزار دوم ... بفرستاد» (همان، ۱۱۵).

بدیهی است که واژه درم به اشتباه دوم ثبت شده است.

۲۴. «مرا گفت، یا ابی محمد! این سرای نوکر است که بنایش تازه می‌بینم؟ گفتم یا

سیدی! از آن آن مردک اصفهانی است» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۵۱).

در این جمله نوکر است اشتباه و صحیح آن چنین است:

این سرای نو، کراست؟ یعنی، برای کیست؟

۲۵. «در پیش خانه نهالی زربفت بیوکنده با ازارها که با آن متناسب باشد، من برفتم

و بر نهالی بنشستم که پنداشتی در میان غرفه خواهم شدن» (اخبار و احوال برمکیان

۱۳۹۰: ۴۹).

در این داستان راوی می‌گوید که وارد سرایی آراسته شده و بر نهالی ای نشسته

است. ساختار داستان گویای این است که جمله «پنداری در میان غرفه خواهم

شدن» بی‌ربط است. به گمان نگارنده این واژه تصحیف غرقه است. این داستان در

تاریخ برامکه مصحح مرحوم قریب نیز آمده و ضبط ایشان نیز غرقه است:

یکی مفرشه ممسک و مخده‌های ممسک نهاده‌اند در میان آن حشیه آن چنان پنداشتم که‌اند

ریش غرقه همی شوم (تاریخ برامکه ۱۳۱۳: ۵۹).

احتمالاً کاتب غرقه شدن در نهالی را غریب یافته و آن را به غرفه تغییر داده است.

این در حالی است که واژه نهالی به معنای «بالش خواب آکنده، جامه آکنده، بستر،

نهالی پر شده» (زمخسری ۱۳۸۶: ۶۴) است و منظور گوینده از غرقه شدن در میان آن

نهالی فروشدن در بستر آکنده از پشم، پنبه و مانند اینها بوده است. فروشدن در نهالی

یا بستر در جای دیگر از احوال و اخبار برمکیان نیز آمده گویا فروشدن در بستر

کنایه از تنعم و رفاه بوده است:

عماری را دیدم بر نهالی خفته و به میان آن فرو شده چنان‌که روی او به دشواری می‌توانستم دید و به خدای که مرا بدید و هیچ از جای نجنبید (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۴۲).

#### ب. بخشهای جا افتاده از متن

در بخشهایی از کتاب مصحح نقطه‌چین گذاشته، و گفته است که به علت پخش مرکب متن ناخوانا بوده است؛ در حالی که با توجه بیشتر، این بخشها قابل تشخیص می‌بودند. در ذیل بدانها اشاره خواهد شد:

۲۶. «دوم که ... تر است» (همان، ۱۴۱).

در جای نقطه‌چین باید کلمه اکید باشد.

۲۷. «و اتفق ذلک فی شهور سنه سبع و تسعین و خمس مائاً، ۵۹۷ ... مقروناً بمنه و طوله و قوته و حوله» (همانجا).

جمله جا افتاده: جعله الله مبارکاً و میموناً و بالخیرات و السعادات.

۲۸. «یحیی گفت با من چه قرابت داری؟ گفت حکما گفته‌اند: ...» (همان، ۱۹۲).

جمله جا افتاده: الموده بین الادبا قرابه بین الانبیاء.

۲۹. «اسحاق را به خاری و بی حرمتی ببردند ... نزدیک او رسید بفرمود» (همان، ۲۰۲).

واژه جا افتاده چون است.

۳۰. «با چندین اموال ... و ضیاع خطیر به واسطه ایشان یافتیم» (همان، ۲۰۳).

واژه جا افتاده نفیس است.

#### ج. اغلاط املائی

۳۱. «دینی گران بر من نشست است می‌خواهم که به امیرالمؤمنین بگویی تا از جهت من بگذارد. جعفر گفت: وام تو گزارده شد» (همان، ۵۲).

عجیب است که یک فعل در دو جمله متوالی به دو صورت متفاوت ثبت شده است، در حالی که معنای فعل واضح بوده و مدخل «گزاردن» با معنای مورد نظر ما

در لغتنامه وجود دارد: «پرداختن، تأدیه کردن، چنان‌که در وام، قرض، خراج، مالیات» (دهخدا ۱۳۷۷، مدخل گزاردن).

۳۲. «برامکه را چندان مال که با او تقریر کرده بودند نیافت و شک از دل برنمی‌خواست» (احوال و اخبار برمکیان ۱۳۹۰: ۱۱۰).

«برخاستن» مورد نظر است، که در اینجا به معنای «برطرف شدن؛ زایل شدن» (دهخدا ۱۳۷۷، مدخل برخاستن) بوده و ربطی به فعل خواستن ندارد.

#### د. کاستیهای دیگر

##### ۳۳. خلط کردن حکایات

پس از آن رشید به انبار شد به عزم آنکه به رقه رود و یحیی بن خالد را مطلق بی‌موکل با خود ببرد.

حکایت [پنجاه و یکم] حنین بن عیسی دبیر عمرو بن مسعده حکایت کرد ... چون رشید از انبار برگشت تا به رقه رود یحیی بن خالد را در راه دیدم ... (همان، ۱۱۴).

چنانچه پیداست خط دوم جملات بالا که با عنوان حکایت آغاز شده ادامه داستان قبل است که در حکایت قبل نیمه‌کاره رها شده است. کاتب بی‌دقت با دیدن نام حکایت‌کننده در وسط داستان گمان برده داستان تازه‌ای آغاز شده است و لذا در متن تصحیح شده نیز وارد شده است.

۳۴. نکته دیگر ارجاعات به متن کتاب است. مثلاً در صفحات ۱۲ و ۱۳ پیشگفتار، بخش اصطلاحات و لغات نادر شماره صفحه بسیاری از ارجاعات به متن کتاب اشتباه است ولی برای پرهیز از اطاله کلام موارد ذکر نشد.

#### منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون / ترجمه مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

- ابن منور میهنی، محمد، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۸۶ ش.

- ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین، تاریخ الوزراء، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش.
- ابوالفرج الإصفهانی، علی بن الحسین، ۱۹۹۴ م / ۱۴۱۵ ق، الأغانی، ج ۱۴، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ابوبکر عتیق نیشابوری (مشهور به سورآبادی)، تفسیر سورآبادی، ج ۴، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱ ش.
- احوال و اخبار برمکیان (از دو مؤلف ناشناخته)، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۹۰ ش.
- افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی، ۱۳۱۱، عقد‌العلی للموقف الاعلی، به تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران، روزبهان.
- بیلقانی، مجیرالدین، دیوان مجیرالدین بیلقانی، به تصحیح محمد آبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ ش.
- تاریخ برمکه، ۱۳۱۳، (از نویسندگانی ناشناس)، به تصحیح عبدالعظیم خان گرکانی، تهران، مجلس.
- جوینی، علا‌الدین عظاملک بهاء‌الدین محمد بن محمد، تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۸ ش.
- حیدری آقایی، محمود، ۱۳۸۳، «تاریخ قبیلهٔ ثقیف ۱»، تاریخ در آیین پژوهش، ش ۳، ص ۴۷-۸۰.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- زمخشری، جارالله، مقدمه/لادب، به کوشش ای، جی، و ترشتاین، تهران، دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۶ ش.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، تهران، البرز، ۱۳۷۴ ش.
- سروری، محمد قاسم بن حاجی محمد، مجمع‌الفرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، جلد ۳، تهران، شرکت چاپ و انتشارات علمی، ۱۳۴۰ ش.
- سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- طبری، محمد جریر، ترجمهٔ تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، ج ۷، تهران، توس، ۱۳۵۶ ش.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵ ش.
- ظهیری سمرقندی، سندبادنامه، به تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی، تهران، میراث مکتوب،



- ۱۳۸۱ش.
- عبید زاکانی، ۱۳۴۲، دیوان عبید زاکانی، به تصحیح پرویز اتابکی، تهران، زوار.
- قاضی خان بدر محمد، دستور الاخوان، به تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش.
- کریمینی، علی بن محمد، تکمله الاصناف، به کوشش علی رواقی و سیده زلیخا عظیمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
- ملطیوی، محمد بن غازی، برید السعاده، به تصحیح محمد شیروانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ش.
- ملطیوی، محمد بن غازی، روضه العقول، به تصحیح محمد روشن و ابوالقاسم جلیل پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳ش.
- منوچهری دامغانی، دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۵۶ش.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی، کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ش.
- واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۲، فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی